

# ديغو و ديو

قصه های هزارگی

شماره نمبر 7



*The farmer and  
the troll*

*(Grimm Brothers)*



# ديغو و ديو



*The farmer and  
the troll*

*(Grimm Brothers)*

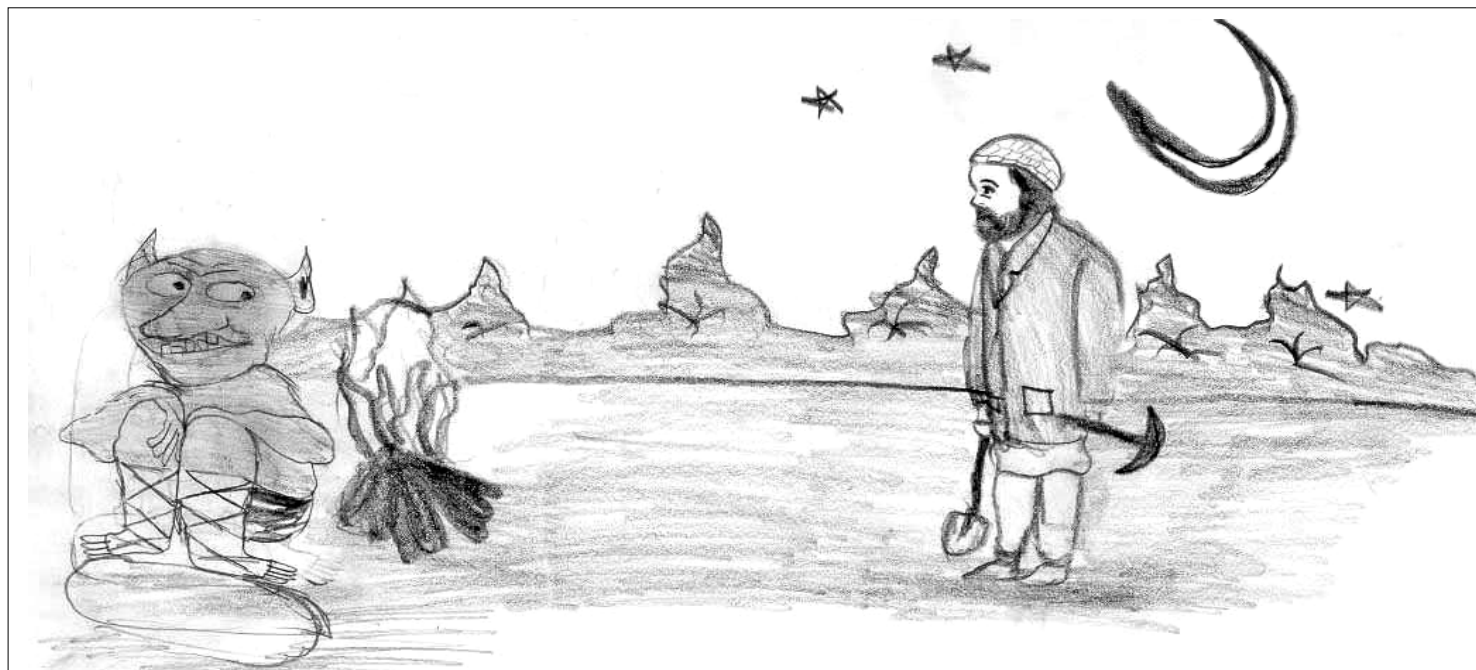




یک دفعه یک دیغو بُود.



یک شاو دیغودَ بَلِه پٹی زمی خو آتیش دید. دَ  
پیشِ آتیشِ یک دیو ریزه و سیاه شیشه بُود.



دیغو دیوره آواز دده گُفت: "آز باغ مه بورو!" دیو

جواب دد: "نه، ما اینجی میشنم. ما بله یک خزانه

میشنم." دیغو گُفت: "یک خزانه! خو، اگه خزانه مابین

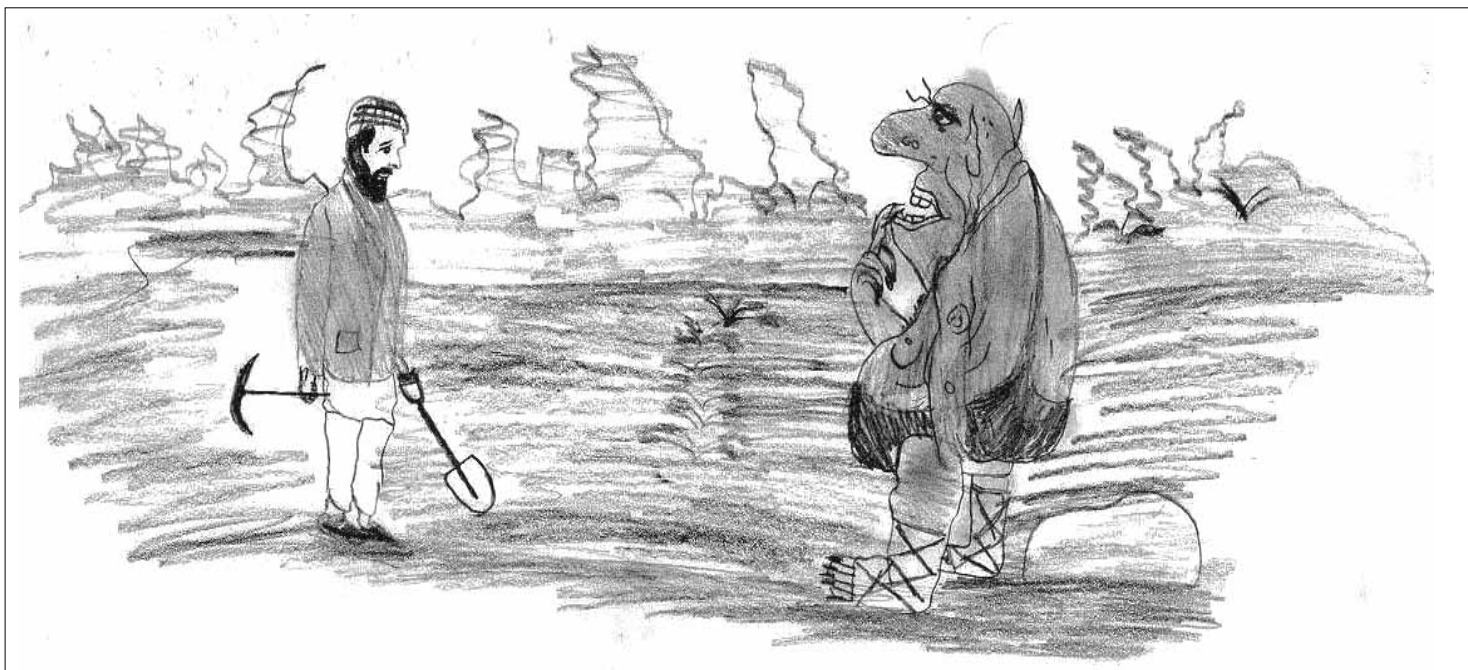
باغ از مه یه، خزانه از مه موشه. از مابین باغ از مه

بورو! ما خزانه ره میگیرم." دیو گُفت "مره نیم از

کشتندے خو بدی برای دو سال. بعد ازو خزانه از تو

موشه. اگه نه خیر تو نیه. دیغو گُفت: "خو صحیح یه.

هَر چيزِ كِه دَ بَلِه زَمِينِ اَسْتِه تُو بَگِير. هَر چيزِ  
كِه تاي زَمِينِ اَسْتِه ما مي گِيرُم “ ديو خوش شُد.

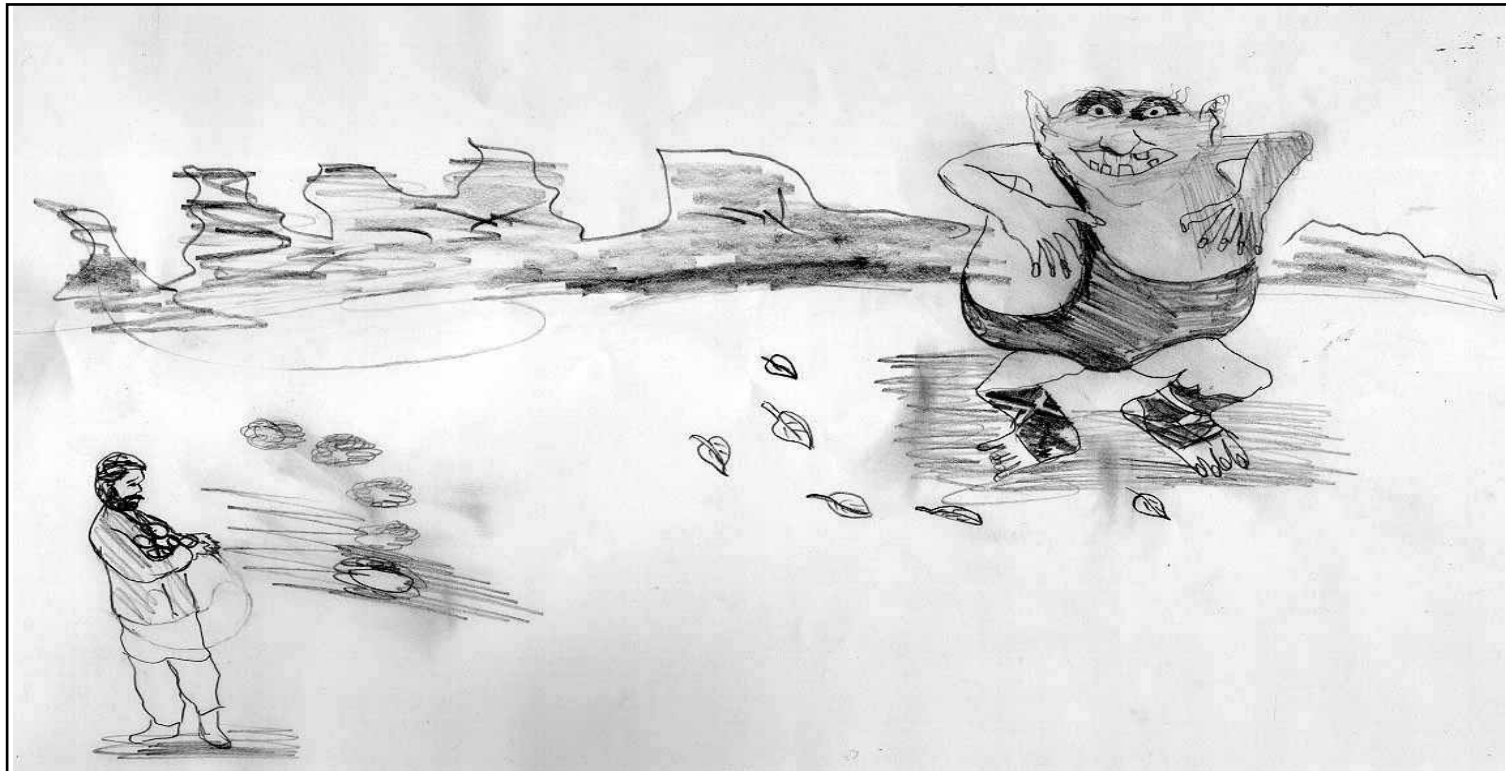


# ديغو کچالو کِشت کد.

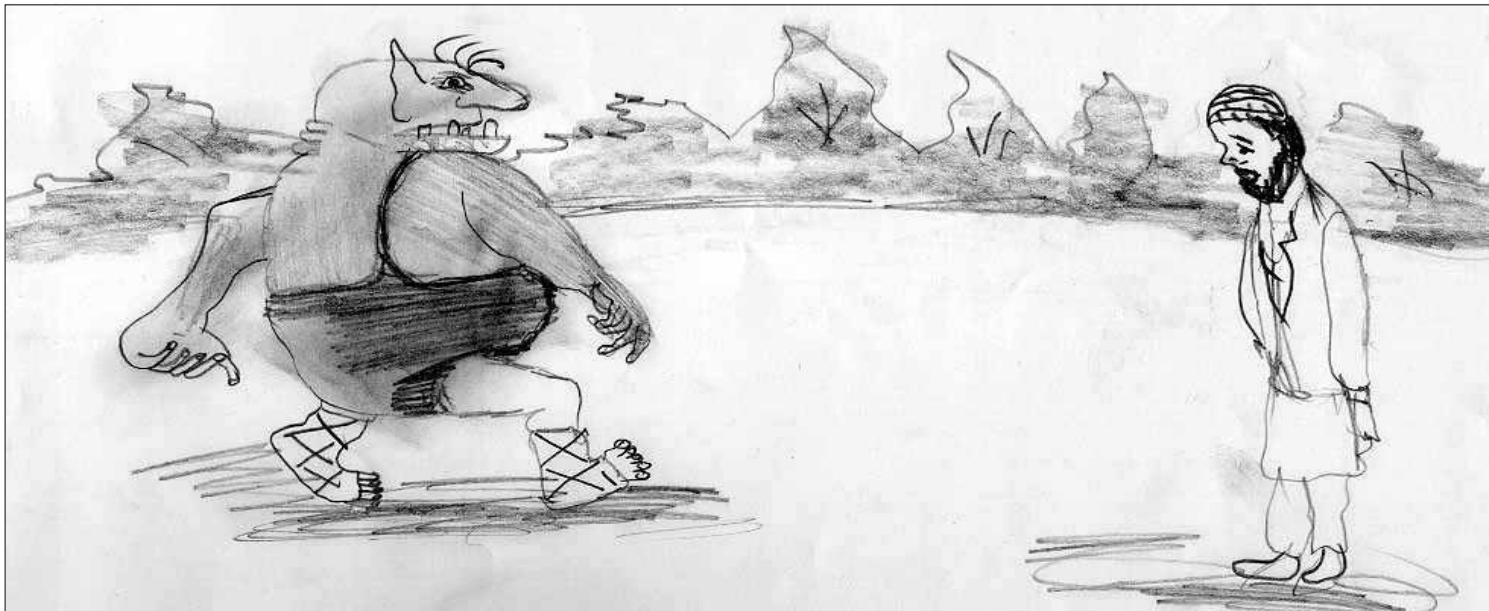




دیو که آمد برای حصّه خو خالی بَلگِ زرد و خراب  
دید. دیغو تمام کچالو ره گرفت.



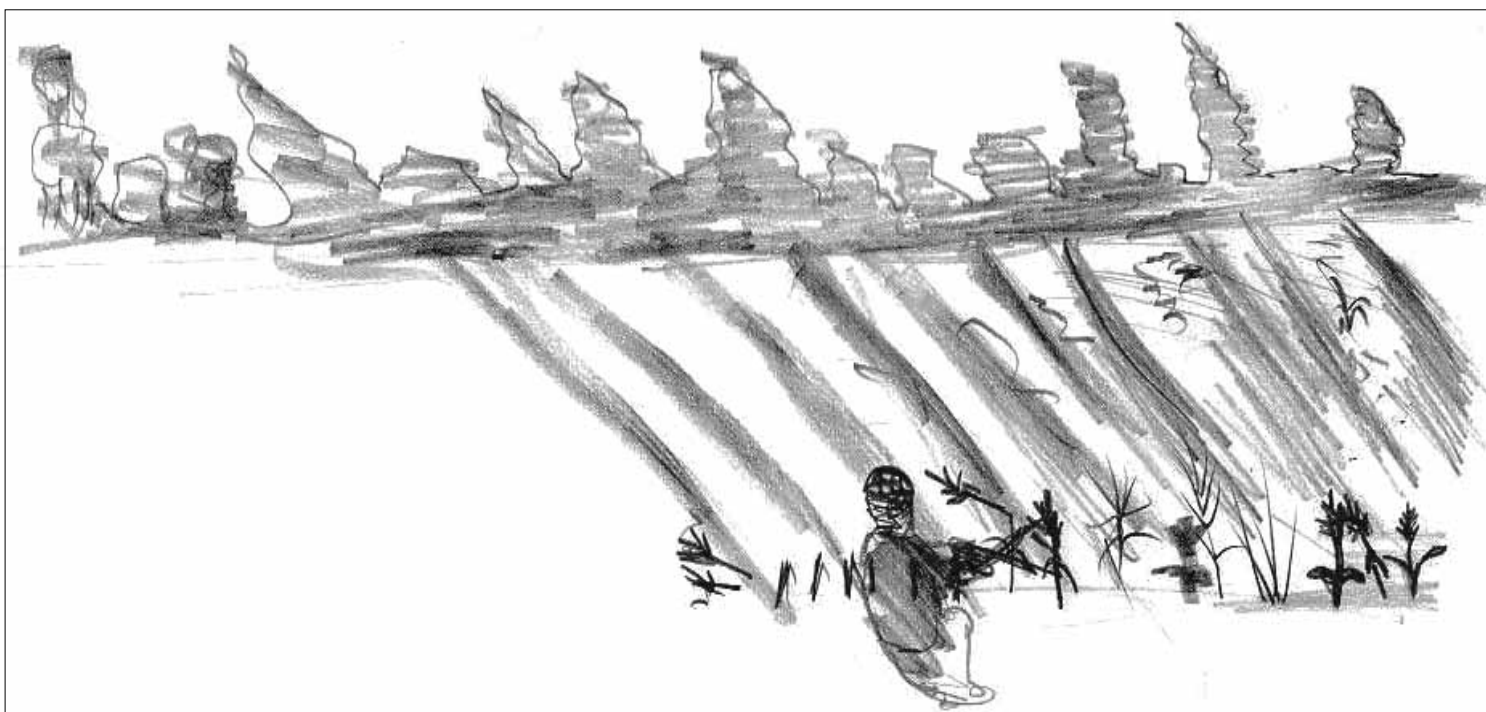
دیو قارشی آمده گفت: "دیگه سال مو یک کارِ  
دیگه مونی: هر چیز که دَتای زمین آسته ما  
می گیرم و هر چیزی که از زمین بال آسته تو  
بگیر." دیغو گفت "خو، صحیح آسته."



بَعْدَ أَزْوِ دِيغُو گَنْدُمِ كِشْتِ كَد.



وختیکه گندم پخته شد، دیغو گندم ره درو کد.



دیو آمد و جیغ زد: ما خالی چوب های شی و موسون  
شی بگیرم؟ و سر قار رفت.



# دیغو خزانہ رہ گرفت و خندہ کدہ رفت.





## The Farmer and the troll

1/1 Once upon a time there was a farmer.

2/2 One night he saw a fire on his field.  
Beside the fire there sat a small black troll.

3/3 The farmer saw this and said: "Get out of my field." The troll answered, "No, I am going to sit here. I am sitting on a treasure!"

The farmer said: "A treasure! Well, if the treasure is in my field, then it belongs to me. So get out of my field! I want to dig up my treasure." The troll said: "Give me half of your harvest for two years, then you can have the treasure. If not, you will be sorry."

The farmer said: "Fine."

4/4 'Everything that is above the ground will be yours, and everything that is underneath the ground will be mine.'

The troll was happy.

5/5 The farmer then planted potatoes.

6/6 When the troll came to collect his share of the harvest, he found only yellow withered leaves. The farmer dug up all his potatoes.

7/7 The troll was angry and said: "Next year we will do something different. Everything that is under the ground will be mine, and everything that is above the ground will be yours.

The farmer said; "Alright, that's fine."

8/8 After that the farmer planted wheat.

9/9 When the wheat was ripe, he harvested it.

10/10 When the troll came, he screamed! "Do I just get the stalks and the roots?" He disappeared in a rage.

11/11 The farmer laughed and took his treasure.



## مُشخصاتِ کتاب

<b>Translation:</b>	<i>Romaine Gehring</i>	رومین گیرنگ	ترجمه از المان:
<b>Drawings:</b>	<i>Abdullah</i>	عبدالله	رسام:
<b>Publisher:</b>	<i>Hazaragi Literacy&amp;Culture Organization/ Global Partners Afghanistan</i>	مؤسسه سواد آموزی و فرهنگی هزارگی / مؤسسه گلوبل پارتنرز افغانستان	چاپ کُننده:
<b>Number printed:</b>	<i>500</i>	۵۰۰	تعداد چاپ
<b>Date of printing:</b>	<i>2010 AD / 1389 AH</i>	۲۰۱۰ \ ۱۳۸۹	تاریخ چاپ:
<b>Edition:</b>	<i>Fourth</i>	چارم	نوبت چاپ:



مؤسسه سواد آموزی و فرهنگی هزارگی

